

پیشینه

پروفسور حسایی چراغدار توسعه میرزا بابا مطهری نژاد

۱۴



مرزهای نو دکتر محمد همایون شکیب

۱۴



خطری که فتوژورنالیسم را تهدید می کند اسماعیل عباسی

۱۵



لباس پوشیدن به سبک خانواده صبا صراف

۱۶



سرگذشت و سبک زندگی پروفسور محمود حسایی

در گفت‌وگو با ایرج حسایی

نجابت مجبور می‌کند...



▶پیمان موسوی

حسن غریبی دارد روی صندلی مخصوص فریدون مشیری شاعر شهیر ایرانی در اتاق جلسات پروفسور محمود حسایی بنشینن و با ایرج حسایی فرزند خلف استاد درباره سرگذشت وی گفت‌وگو کنی؛ فردی که سرگذشتی دارد به واقع حیرت‌آور؛ سرگذشتی که از جمع‌آوری نان خشک در کوچه‌های غریب بیروت آغاز می‌شود و به تاسیس نخستین دانشگاه ایران و اطلاق عنوان پدر فیزیک نوین ایران منتهی می‌شود. ایرج حسایی در تشریح علت این سرگذشت تامل‌برانگیز عبارتی را بر زبان می‌راند که به واقع به دل می‌نشیند: نجابت مجبور می‌کند...

ایرج حسایی فرزند دکتر محمود حسایی در گفت‌وگوی پیش رو از زندگی شخصی و سبک زندگی استاد می‌گوید؛ فردی که پیش از آنکه پروفسور فیزیک یا استاد فلان رشته بوده باشد، پروفسور در انسانیت بوده است...

–جناب آقای ایرج حسایی، تاکنون شاید به مناسبت‌های مختلف مردم تا حدی نسبت به شخصیت علمی پروفسور حسایی آگاه‌شده‌باشند اما هنوز بسیاری از مردم از زندگی شخصی استاد یا چیزی نمی‌دانند یا اطلاعات بسیار محدودی دارند. از همین رو بد نیست گفت‌وگو را با این استاد از شخصیت دکتر حسایی شروع کنیم؛ اینکه ایشان روزشان را چگونه می‌گذرانند و در طول روز به چه کارهایی مشغول بودند؟

موضوع بسیار مهمی را مطرح کردید زیرا اصولاً سبک زندگی شخصی هر فردی بسیار در جهت‌گیری‌های اساسی زندگی‌اش تاثیرگذار است. پیش از همه لازم است بگویم دکتر تا سه هفته پیش از فوت خود یکشنبه‌ها و سه‌شنبه‌ها سر کلاس درس خود حاضر می‌شدند و بسیار پیش از کلاس درس به حضور دانشجویان در آزمایشگاه‌ها اعتقاد داشتند چرا که بر این اعتقاد بودند که دانشجویان نباید تنها طولی‌وار درس‌ها را حفظ کنند بلکه باید در آزمایشگاه کار عملی کنند و خیره آن کار شوند. نکته مهم دیگر این ویژگی استاد بود که همواره شبی که فردایش کلاس داشت تا نیمه‌های شب بیدار می‌ماند و درس فردا را آماده می‌کرد و یک بار که من از او پرسیدم شما چگونه بعد از این همه سال تدریس خود را نیازمند این می‌دانید که درس فردا را آماده کنید، با قاطعیت گفت: من به هیچ وجه نمی‌خواهم حرف‌های قدیمی و تکراری بزنم و باید از تمامی مقاله‌ها و نوشته‌های حوزه‌های کاری‌ام تا همان ساعت مطلع باشم و این یعنی اوج احترام استاد به دانشجو و تحصیل‌ویژگی مهم دیگر استاد این بود که وی صحت نداشت حتی یک کلمه به زبانی به غیر از فارسی صحبت کند به نحوی که او ۸۰ سال برای اعتدلی زبان فارسی کار کرد و در حالی که استاد رشته فیزیک بود عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی نیز بود. موضوع دیگر علاقه استاد به مطالعه بود به نحوی که باینکه نمره چشم وی ۱۲۷۵ بود و به سختی می‌توانست مطالعه کند حتی یک ثانیه را هم برای مطالعه از دست نمی‌داد. به عنوان مثال اگر در ترافیک هم گیر می‌افتاد نه‌تنها تراحت نمی‌شد حتی از اینکه فرصت برای مطالعه برایش فراهم شده بود خوشحال هم می‌شد. یادم می‌آید روزی می‌خواستیم به یک مهمانی برویم که ۲۰ دقیقه وقت به زمان رفتن‌مان مانده بود. پدر به ما پیشنهاد کرد آن ۲۰ دقیقه را به بطالت نگذرانده و بخشی از یک کتاب را مطالعه کنیم. موضوع مهم دیگر احترام فوق‌العاده‌ای بود که برای حیوانات‌شان قائل بودند به نحوی که همواره با سگ‌ها و آهوهایش با احترام برخورد می‌کرد و وقتی خروسی که از جوجگی بزرگ‌تر شده بود می‌میرد برای او سنگ قبری زیر تارک می‌بیند یا حتی هنوز هم جای بای گربه‌اش در موزه نگهداری می‌شود. یک عادت مهم دیگر پدر هم این بود که تمام نامه‌ها و پاسخ‌هایش را نگهداری می‌کرد به نحوی که اکنون ما با گنجینه‌ای از نامه‌های رسیده و ارسال‌شده از چرکنویس گرفته تا پاک‌نویس روبه‌رو هستیم که متعلق به ۷۵ سال پیش است که از آن نمونه می‌توان به نامه‌های دکتر به آندره ژید نویسنده مشهور و خاتم لولا فیزیکدان بزرگ اشاره کرد. عادت دیگری پدر هم این بود که هر شب بین ساعت ۱۰ تا ۱۲ شب به من و خواهرم انواع علوم جدید را آموزش می‌داد و پیش از آن هم همان آموزش‌ها را به مادر می‌داد تا اینکه دانش مادر ذرات را دانش ما کمتر نباشد.

–به شخصیت فرهنگی استاد برگردیم؛ به نظر می‌رسد دکتر حسایی نقش ویژه‌ای در تأسیس دانشگاه تهران به عنوان اولین دانشگاه ایران داشته است، درباره نقش استاد در این باره برایمان بگویید.

نخستین بار که اندیشه تأسیس دانشگاه به ذهن دکتر می‌رسد، وی این پیشنهاد را با مرحوم حکمت در میان می‌گذارد و حکمت هم موافق می‌شود برای طرح

این موضوع از رضاشاه وقت ملاقات بگیرد. در جلسه مشترک دکتر با رضاشاه پدرم یک ساعت درباره منافع تأسیس دانشگاه تهران بحث می‌کند که رضاشاه از او درخواست می‌کند مثال‌هایی در توجیه چربی تأسیس دانشگاه بزند. با طرح این مثال‌ها وی از پدرم می‌پرسد این آرزوها چند ساله‌اند و وقتی پدرم می‌گوید پنج‌ساله، رضاشاه به او می‌گوید اگر بتوانی کاری کنی که من به جای اینکه دستم جلوی خارجی‌ها دراز باشد جلوی مردم خودم دراز باشد هر کاری که از دستم بربیاید برایت انجام می‌دهم، پس از آن رضاشاه پرسید چقدر پول می‌خواهد و پدر گفت هزار تومان. سه روز بعد پدر با یک حواله برای تأسیس دانشگاه تهران مواجه می‌شود. بالاخره پس از کش و قوس‌های فراوان و پس از اینکه رضاشاه پادگان جلالیه را برای تأسیس دانشگاه تهران در اختیار می‌گذارد پدرم ساختمان قدیمی دانشکده فنی را طراحی کرده و می‌سازد و پس از اینکه آلمان‌ها برای ساخت بقیه ساختمان می‌آیند از همان الگو برای ساخت بقیه استفاده می‌کنند.

–ماجرای طراحی آرم دانشگاه تهران توسط دکتر از چه قرار بود؟

ما در شاهنامه یا بوستان و گلستان یک زن ایده‌آل را به سر توصیف می‌کنیم و از آنجا که فارغ‌التحصیلان دانشگاه هم نمونه کاملی برای رشد و توسعه کشور هستند، پدر از دو سرو که حالت تواضع دارند به نشانه روحیه ایرانی یکی به عنوان نمادی از مرد و یکی به عنوان نمادی از زن استفاده می‌کند و این به آن معنا بود که زن و مرد هر دو حق مساوی در تحصیل باید داشته باشند؛البته این طرح در زمان محمدرضا پهلوی تغییر کرد که خوشبختانه پس از انقلاب دوباره همان طرح قدیمی، آرم دانشگاه تهران شد.

–گویا دکتر حسایی در زمان دکتر مصدق وزیر فرهنگ ایران بوده است. آیا خدمت خاصی از آن زمان دکتر حسایی به یادگار مانده است که برایمان بازگو کنید؟

بله، یک نمونه آن این بود که دکتر حسایی در آن زمان با خود می‌اندیشید که این عشایر هستند که مرزهای ایران را نگه می‌دارند نه پایتخت‌نشینان یا شهرنشینان پس چرا آنها پاسواد نباشند تا به بهترین نحو بتوانند از عهده این کار ب‌برایند؟ بنابراین یک هواپیمای از ارتش می‌گیرند و مستقیم به یاسوج پرواز کرده و با حضور در جمع عشایر آن منطقه، آموزش عشایر را به صورت ابتدایی و رسمی کلید می‌زند. رویداد دیگر زمانی بود که دکتر منوچه شد عده‌ای ناآگاه سنگ‌های تخت‌جمشید را برای ساخت و ساز خود به کار می‌برند. همان زمان بود که وی گروهی را به کار می‌گیرد که می‌توان آن را نخستین سنگ بنای تشکیل سازمان حفاظت از میراث فرهنگی به شمار آورد.

– می‌گویند دکتر حسایی عاشق کویر بوده است. این عشق از کجا می‌آید؟

ماجرا از نی زدن‌های مادر دکتر در روزهای فقر و تنگدستی آغاز شد با نی مادر دل آنها هوای کویر ایران را می‌کرد است. جالب است دکتر وقتی به ایران بازگشت دو بار در کویر گم شد که نه نشان از ناآگاهی به نشان از عشق وافر ایشان به مکانی داشت که با اینکه یک بار در آن گم شده بود حاضر شده بود یک بار دیگر به دکتر گفت من از امشب هر شب حافظ می‌خوانم تا با خاطرات جدی افتد نمی‌داند ویدی امشب‌دور بود تا طریق خوردن خربزه تلخی می‌شد که وی امشب‌دور بود از طریق خوردن آن تشنگی‌اش برطرف شود اما جالب اینکه آن خربزه به قدری تلخ بود که حتی قفزش را هم نمی‌توان کرد. اما واکنش دکتر چه بود؟ دکتر به جای اینکه آن خربزه را که به خربزه اوچهل معروف است به کنار ببرد کند آن را سمبل سالن پذیرایی‌اش می‌کند؛ در طول سال‌های دراز، که این موضوع اوج عشقش به سرزمینی را نشان می‌دهد که ایران می‌نامندش و شما این را مقایسه کنید با خانه‌های امروز که در آنها به وفور نماد برج ایفل و سایر نشانه‌های نامربوط به فرهنگ ما به چشم می‌خورد. من از همین رو تقدیر از یک عالم را بسیار بااهمیت می‌دانم زیرا این روزها احترام یک کشور به میزان شرکتش در پیشرفت علوم است.

–گویا دکتر خیلی به ایرانی بودن خود افتخار می‌کرد است. ریشه این موضوع از کجا می‌آید، ایشان چه دلایلی برای این موضوع بیان می‌کردند؟

ابتیایی‌های ما می‌گویند ما پایتخت فرهنگ و تمدن جهانیم، اروپایی‌ها هم ایتالیا را به عنوان پایتخت فرهنگ و تمدن اروپا به رسمیت می‌شناسند این یعنی دست بالا را بگیر تا دست پایین نصیبت شود. در همین ایتالیا و در بزرگ‌ترین پارکش مجسمه‌ای از فردوسی قرار دارد و یکی از مهم‌ترین خیابان‌های پاریس به نام رازی است و خنده‌دار اینکه در تهران ما میدان گمرک را به نام رازی نامگذاری کرده‌ایم بی‌آنکه دقیقاً به نسل جدیدمان بگوییم رازی که بوده و چه کرده است. وقتی در تهران مجسمه دکتر حسایی و سایر شخصیت‌ها به سرقت می‌رود دیگر چه جای بحث و اظهارنظر؟ دکتر

همواره به مفاخرش که در تمام دنیا بی‌نظیر بودند افتخار می‌کرد و هیچ گاه در برابر غریبان احساس عقب‌ماندگی نمی‌کرد زیرا می‌دانست کشورش پیشینه‌ای دارد که هیچ کشوری ندارد. یک موضوع دیگر را هم بگویم که بسیار جالب است: آندره ژید نویسنده معروف زمانی در نامه‌ای به دکتر حسایی گفت آرامش برای خواب در شب و امید برای بیداری را در روز بعد از دست داده است. می‌کرده است. جالب است دکتر وقتی به ایران بازگشت دو بار در کویر گم شد که نه نشان از ناآگاهی به نشان از عشق وافر ایشان به مکانی داشت که با اینکه یک بار در آن گم شده بود حاضر شده بود یک بار دیگر به دکتر گفت من از امشب هر شب حافظ می‌خوانم تا با خاطرات جدی افتد نمی‌داند ویدی امشب‌دور بود تا طریق خوردن خربزه تلخی می‌شد که وی امشب‌دور بود از طریق خوردن آن تشنگی‌اش برطرف شود اما جالب اینکه آن خربزه به قدری تلخ بود که حتی قفزش را هم نمی‌توان کرد. اما واکنش دکتر چه بود؟ دکتر به جای اینکه آن خربزه را که به خربزه اوچهل معروف است به کنار ببرد کند آن را به اسمیل سالن پذیرایی‌اش می‌کند؛ در طول سال‌های دراز، که این موضوع اوج عشقش به سرزمینی را نشان می‌دهد که ایران می‌نامندش و شما این را مقایسه کنید با خانه‌های امروز که در آنها به وفور نماد برج ایفل و سایر نشانه‌های نامربوط به فرهنگ ما به چشم می‌خورد. من از همین رو تقدیر از یک عالم را بسیار بااهمیت می‌دانم زیرا این روزها احترام یک کشور به میزان شرکتش در پیشرفت علوم است.

–گویا دکتر خیلی به ایرانی بودن خود افتخار می‌کرد است. ریشه این موضوع از کجا می‌آید، ایشان چه دلایلی برای این موضوع بیان می‌کردند؟

ابتیایی‌های ما می‌گویند ما پایتخت فرهنگ و تمدن جهانیم، اروپایی‌ها هم ایتالیا را به عنوان پایتخت فرهنگ و تمدن اروپا به رسمیت می‌شناسند این یعنی دست بالا را بگیر تا دست پایین نصیبت شود. در همین ایتالیا و در بزرگ‌ترین پارکش مجسمه‌ای از فردوسی قرار دارد و یکی از مهم‌ترین خیابان‌های پاریس به نام رازی است و خنده‌دار اینکه در تهران ما میدان گمرک را به نام رازی نامگذاری کرده‌ایم بی‌آنکه دقیقاً به نسل جدیدمان بگوییم رازی که بوده و چه کرده است. وقتی در تهران مجسمه دکتر حسایی و سایر شخصیت‌ها به سرقت می‌رود دیگر چه جای بحث و اظهارنظر؟ دکتر



در یک شرکت فرانسوی مشغول به کار می‌شود. با رضایتی که از کار دکتر ایجاد می‌شود مدیران این شرکت با مدرسه معدن پاریس صحبت می‌کنند که وی در آن مدرسه تحصیل کرده و در پاریس کار کند. دکتر نیز به پاریس رفته و در رشته معدن تحصیل می‌کند، بعدها با نیازی که پیدا می‌شود ایشان مهندسی برق می‌گیرند و به استخدام مترو پاریس درآمده و بعد از یک سال سرپرست تعمیرات مترو و پاریس می‌شوند. همکاران این شرکت که نمی‌توانستند تحمل کنند یک ایرانی رئیس‌شان باشد حانه‌ای را پیش آورده و منجر به برق‌گرفتگی شدید دکتر می‌شوند. اما دکتر از فرصت بیمارستان استفاده کرده و راضیات‌شان را تکمیل می‌کنند، بعد هم در رشته سازه‌شناسی تحصیل می‌کنند. بار دیگر که در یک نوبت هشت‌ماهه در بیمارستان بستری می‌شوند از این فرصت استفاده کرده و دروس فیزیک را می‌خوانند و به دنبال آن موفق می‌شوند دکتری خود را در رشته فیزیک از دانشگاه سوربن اخذ کنند. تئوری معروف استاد با موضوع «گسترده‌گی ذرات تا بی‌نهایت» منجر به این می‌شود که وی جزء شاگردان مخصوص اینشتین دربیاید.

پس از اتمام ماموریت اول دکتر مینی بر نقشه‌کشی محور سراسری خلیج فارس، استاد با مشاهده اینکه کسی اصولاً نه نقشه را می‌فهمد و نه از موارد مهندسی خبر دارد، به وزارتخانه پیشنهاد می‌دهد یک مدرسه مهندسی برای کشور درست کنند. به هر حال پس از مدتی با پشت سر گذاشتن موانع مختلف وی موفق می‌شود حدود ۲۹ نفر را آموزش داده و به حد مهندسی برساند. پس از آن دکتر موفق می‌شود با در اختیار گرفتن دو اتاق در بالای دارالفنون، اولین رادیو، اولین آنتن فرستنده، اولین ایستگاه هواشناسی و اولین رصدخانه مدرن ایران را راه‌اندازی کند.

سال پنجم • شماره ۱۰۲ • یکشنبه ۳ مرداد ۱۳۹۸

◀پاورشاه ▶ دکتر صمد فرخی *



هدفش ساختن ایران بود

شادروان دکتر حسایی به سال ۱۲۸۱ شمسی از پدر و مادر تفرشی در تهران با به عرصه وجود نهاد، از کودکی دل به آموختن علوم و فنون سپید و مدارج و مقاطع تحصیلی را پی‌درپی با درخشش چشمگیر پیمود. نوجوانی و جوانی او در آموختن و اندوختن علوم و ادبیات سپری شد. از سال ۱۹۹۱ تا ۱۳۰۴ به اخذ مدرک در ادبیات، زیست‌شناسی، مهندسی راه و ساختمان، معدن و ریاضیات و ستاره‌شناسی نائل آمد. اما آتش اشتیاق استاد با اخذ این همه مدرک فرو نشست و روح تشنه و جست‌وجوگر او سیراب نشد. سرانجام عشق درونی استاد به دانش فیزیک او را به سوی دانشگاه سوربن فرانسه رهسپار کرد. در سوربن حضور دانشمند شهیر فرانسوی آقای پروفسور فابری راه یافت. پروفسور فابری در نخستین دیدار خود با حسایی جوان و گفت‌وگو با وی به استعداد و نبوغ او پی برد و او را با طیب خاطر در سلک دانشجویان خویش پذیرفت و تحقیق درباره سلول‌های فتوالکتریک را که از مضامین بدیع و نوین آن روزگار بود به حسایی جوان سپرد. اراده استوار و ستایش‌برانگیز جوان نامجوی از یک سو و دانستنی‌های گوناگون و گسترده او از دانش‌های نوین و نویناد آغاز سده بیستم از سوی دیگر به زودی شهرت و آوازه او را در دانشگاه سوربن اوج بخشید. آزمایش‌های دقیق و تحلیل‌های ژرف جوان پژوهشگر ایرانی در زمینه سلول‌های فتوالکتریک آنچنان چشمگیر و خیره‌کننده بود که دانشگاه سوربن در سال ۱۳۰۶ شمسی درجه دکتری دولتی فیزیک با قید امتیاز «بسیار عالی» همراه با تمجید داوران به دکتر حسایی اعطا کرد. در این هنگام دکتر حسایی ۲۵ سال داشت. بی‌تردید گرایش‌های جوانی و جاذبه‌های رنگارنگ فرنگ می‌توانست او را پایبند آن دیار کند و شراره مهر میهن را در دل او خاموش سازد اما دکتر حسایی جوان و دانشمند که در دامن یک خانواده اصیل ایرانی پرورش یافته بسود همانند آنان به میهن و مردم خویش مهر می‌ورزید و بی‌درنگ همان سال با آموخته‌ها و اندوخته‌های نو و گرانبار خویش دنیای غرب را با جلوه‌ها و زرق و برق‌های آن پشت سر نهاد و به میهن بازگشت و در همان سال ۱۳۰۶ خورشیدی در وزارت فواید‌عالمه با حقوق ماهانه ۹۰۰ ریال استخدام شد. دکتر حسایی که کشورهای پیشرفته اروپایی را در آغاز دهه‌های نخستین سده بیستم از نزدیک دیده بود و خود شاهد شکوفایی دانش‌ها و دستاوردهای آنها بود، اینک در برابر میهن و مردم خود با قامتی راست ایستاده است و می‌خواهد با سرفرازی دانسته‌ها، دیده‌ها و شنیده‌های نوین خویش را پیشکش مردم پاکدل مرز و بوم پرگهر خویش کند. شرح یکایک خدمت‌های ارزنده علمی، فرهنگی و اجتماعی استاد در این گفتار تنگ نمی‌گنجد و مجال دیگری می‌طلبد. شناخت رودرروی من با استاد از سال ۱۳۳۳ خورشیدی آغاز می‌شود. از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ در دانشکده علوم دانشگاه تهران شاگرد استاد بودم و از سال ۱۳۳۶ افتخار همکاری با استاد نصمیم شد. سایه این افتخار بر سر من و دیگر استادها تا سال ۱۳۷۱ گسترده بود. زیر آن سایه می‌آسودیم و بدون هیچ گونه گرفتاری باید بگویم زیباترین و ارزنده‌ترین لحظه‌های زندگی، لحظه‌های بودن با استاد و ایستادن در برابر استاد بود. هر گاه گرهی در آموزش و پژوهش پیدا می‌شد نزد استاد می‌شتافتیم و یاری می‌طلبیدیم. استاد با فکشدرویی و مهرپایی ویژه خود با ما و مشکل ما برخورد می‌کرد و گره از کار ما می‌گشود. دریا که در دوازدهم شهریورماه ۷۱ این شمع فروزان داشم ما خاموش شد و استاد حسایی پس از عمری که در یک شرکت خدماتی قید و شرط و بی‌دریغ و پربار چشم از جهان فرو بست و رخ در نقاب خاک کشید و روان پاک و تابناک او راهی دیار فرشتگان شد.

ما راست داغ مهر تو بر سینه یادگار

رفتی، ولی زدل نرود یادگار تو

شادروان حسایی در عرصه تعلیم و تدریس یگانه عصر خود بود. او تنها استادی بود که به همه شاخه‌های فیزیک عصر خویش تسلط داشت. مکانیک، الکتریسته، اپتیک و ترمودینامیک از ۹۰ سال پیش به تنهایی برای استادان ما که آن روزگار دانشجوی ایشان بودند، به زبان فرانسه تدریس می‌کردند. صاحب‌نظران می‌دانند که این کار بسیار دشوار است و از عهده کسی برنمی‌آید.

شادروان حسایی در واژه‌گزینی بسیار چیره‌دست بود. آشنایی استاد به زبان‌های پارسی باستانی سرمایه ارزنده او در واژه‌سازی و واژه‌گزینی است. یکی از کتاب‌های ارزشمند استاد کتاب او درباره پیشوندها و پسوندها است که در زبان پارسی است. استاد حسایی افزون بر تعلیم فیزیک، به دانشجویان خود نکته‌های بالارزش دیگری نیز می‌آموخت. استاد به ما یاد می‌داد: اگر لباس فاخر معلمی را به تن کردید، باید هدف‌های بزرگ‌تر و متعالی‌تری داشته باشید. باید در بیان حقیقت و حفظ و حراست از آن قد برافرازدی و هیچ‌گاه از جلال با اهریمنان و تفکر اهریمنی نهراسید. مبادا به پاس ارزش‌های کوچک و پست دنیایی، زبان به تملق و ستایش از کسی بگشایید که شایسته نیست. معلم باید همواره همه جا با اهریمن بسنیزد.

شادروان حسایی علم و دانش را توصیف ناقص و نارسای جهان هستی می‌دانست و از این رو برای درک و کشف کامل حقایق، علم را کافی نمی‌شمرد. این نظر استاد را بنظر بیشتر دانشمندان و فیلسوفان بزرگ دنیا از قبیل هایزنبرگ، اینشتین و بوهر همخوانی و همسویی دارد.

شادروان دکتر حسایی با گفتار روشن و دلپذیر خود درباره ارزش دانش‌های بشری، جویندگان دانش را از لغزین و غلتین و سرراشید بی‌ایمانی بازمی‌داشت، و در عین حال قداست و اعتبار الوایی به دانشگاه و مکتب می‌داد. استاد بارها تاکید داشت که نزدیک‌ترین راه شناخت خدا و حقیقت راه دانشگاه است و پس. استاد می‌گفت: «دانش نجسم س‌ا را از تنگنای زمین خاکی، و حتی از قلمرو کوچک نظام شمسی می‌راند، و سوار بر شاهین بلندپرواز اندیشه ما را به دورست‌های گنبد مینا می‌برد. آنجا که خرد آدمی در برابر گستره بی‌پایان کیهان حیران می‌ماند و بی‌اختیار در برابر توانایی آفریدگار از خندستایی‌ها شرمسار می‌شود و سر بر آستان پروردگار می‌ساید و به خدای یکتا و توانا ایمان می‌آورد و در شمار رستگاران جای می‌گیرد. این جایگاه والا از آن دانشمندان نجوم است و استاد حسایی نیز جایگاه بلندی در آنجا دارد.

از آسمان بلند و عظمتی که از پدید آورده است. اینجا جهان ذرات بنیادین است که «سر دیگر فیزیک می‌نگریم و به دنیایی بسیار بسیار کوچک اتنها و ساختار با عظمت درون آن نگاه می‌کنیم. درمی‌یابیم که دنیایی به مراتب بزرگ‌تر و شگفت‌انگیزتر از آنچه در دل آسمان‌های پهناور بود در درون هسته اتنها نهفته است. دنیایی که خداوند توانا، پیچیدگی و عظمت را با سادگی و زیبایی به هم آمیخته و سنگت‌های زیربنای جهان هستی را پدید آورده است. اینجا جهان ذرات بنیادین است که «سر رادرفورد» دانشمند شهیر انگلیسی، اول‌بار در آنجا گام نهاد و در ورودی آن را با نبوغ سرشار خویش گشود، و شاخه نوینی بر درخت تناور فیزیک بیفزود. این شاخه جادویی از اوایل سده بیستم به گل نشست و شادروان دکتر حسایی در این هنگام به اروپا بود و از محضر استادان بلندیایه و پرآوازه دانشگاه‌های اروپا بهره می‌برد و با دانش‌های نوین آشنا می‌شد تا آنکه در سال ۱۳۰۶ خورشیدی با رهاوردی بس گرانقدر به میهن بازگشت تا جوانان مشتاق و دانش‌طلب را تعلیم بدهد و جامعه ایران را به گونه‌ای که در اروپا دیده بود، بسازد.

در واقع شادروان دکتر حسایی پدر و بنیانگذار دانش‌های نوین در ایران است. او ستاره درخشانی بود که نزدیک به یک قرن در آسمان دانش و فرهنگ ایران درخشید. او بود که نهال نیرومند فیزیک را در سرزمین ایران کاشت. امروز از پرتو وجود اوست که در سایه آن درخت می‌آساییم و به داشتن آن می‌بالیم. در ستایش از استادی چون شادروان حسایی سخن بسیار گفته‌اند اما زیباترین و شیواترین همه آنها از آن سلطان سخن، سعدی است که می‌فرماید:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخافه / بشکست عهد صحت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد، چه فرق بود / تااختیار کردی از آن این خربق را
گفت آن گلیم خویش به در می‌برد زموچ / اوین جهد می‌کند که بگیرد غریق را
روانش شاد و نامش ماندگار باب.

◀دانشیار بازنشسته گروه فیزیک دانشگاه تهران